

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه  
 رسید و بود و حفظ قرآن مجید نمود و بافاو و افاضه طالبان علوم دینی و تقوی  
 است و در آن ایام که راقم در استمان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسید و  
 در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارتهای خاص می باید  
 و عنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند و فرمودند آنست که سراج الهدی و یار و یار  
 امر نمودند آنحضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند پسر احمد شکر  
 و سلام علی عباده الذین اصطفی رقیبه شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند

و قابل تاویل اما هر چند ماول اند منور اند بر بناتم لثانورنا و اعفر لنا انک علی کل شیء قدیر  
 و چون بازوی او عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید منتقم دانند که این دعا  
 در عمل است و اندر الموفق این چند فقره که از عرض شیخ بروج الدین منقول میگردد  
 و دلیل است اجلو حال او و ارشاد و اکمال او باستقامت و شکایات او  
 بر آزار اهل ملامت پسر ما عرضه داشت که درین خبره استمانه معنی  
 بعضی اقدس میرساند که احوال این شکسته بان همین توجه آن کعبه امانی و آمال بروج  
 استقامت است و هیچ گونه در غریبت امور فتور راه نیافته امید سیدار و که بطفیل  
 نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیاید هر چند جواد  
 گوناگون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست غلغل در این باره و اکثر اوقات  
 که حکم الهی جل شانده بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام می  
 بخشند بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب می باید که عرض  
 کردن بجزور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمیع شده اند سرگرم کارند و  
 احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقش بندید را و اندک مدت بلکه ساخته اند و  
 بعضی بفنای جسمی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیدی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین  
 مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذات  
 ترک خان مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف  
 بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که درین  
 طریق علییه دخل شده اند خیل متلذذاند و بر عمر گذشتہ تناسف از بخت یکی از  
 مشایخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجای که باین طریق و اعززه آن سخنان بیووه  
 سگویدر روزی مجمع از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت  
 مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعززه دشنامها دادند چون از نالایقی  
 قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه با توجه  
 آنحضرت بدولت مشایخه سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار  
 نظار و بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر  
 استانید و از انوار و کمالات آن پر توست یا بحق سجانه بحض فضل و کرم شب  
 بعد از نماز تہجد بان دولت سانید چنان معلوم گشت اہتمام خدمت این مقام بحضرت  
 غوث الثقلین قدس الشریفہ تعلق دارد و میوسیلہ ایشان بان درگاه رسیدن  
 دشوار است و از انوار این مقام اقتیاس مینماید مگر اولیا که بحال متابعت سرور  
 انبیا علیہم الصلوٰات و السلام مشرف شده اند کعبہ مقاصد سلامت  
 اینهمه را بوسیله از صدقه فاومان این درگاه میدانند در کونین غیر از توجه حضرت  
 ایشان مرئی ندارد و همیشه از حضرت حق سجاہ مسالت مینماید که این ناقابل بی استعداد  
 ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکر و بان آن درگاه بزید و در ہمین بسیر و  
 ہمین محشور گردد و سبجہ النبوی الامی العزیز علیہ الصلوٰة و السلام اہتی از زبان مبارک  
 مخدوم زادہ سلمہ الشریفانہ می شنودم کہ فرمودند از مردم صاحب صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیدہ ام مانا کہ ظہور خوارق از آنجناب از اثر  
 آن کلمہ حضرت ایشان قدس سرہ باشد کہ در مکتوبے بانجناب بر نگاشته اند کہ طلب  
 کرامات نموده آید امیدوار باشید فان مع العسر یسر الامتی از الجملہ است  
 آنکہ در ایامی کہ حضرت ایشان را قدس سرہ سلطان وقت بعقاب تمام پلہ  
 طلبیدہ بود یکے از نزدیکان سلطان کہ شیخ بدیع الدین نسبت ہم شہری بل  
 خویش و شت لیکن باین دو عزیز در غایتہ عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکہ با  
 آن مفسد از دشمنی امور نالایق بسمع سلطان میرساند بجانہ اور رفت و بانکسار و  
 افتقار التماس آن نمود کہ در انکار و اضرار نکوشد کہ اقربا بہر چند دشمن و دل آزار  
 اما در وقت خطر خویشان را مددگار اندان بے سعادت بیش از پیش در سخت  
 و عداوت خویش بر رفت و گفت مراد چندین سالہ من بر آمدہ ہاں بنگر کہ چہ میکنم  
 مولانا نیز در جذبہ رفت و در شورید و گفت بنگریم کہ کدام پیشتر کار ہمدگر می کنیم  
 و بجا طرخیستہ بزادیہ خود رفت و متوجہ گشت آن مفسد پیش از آنکہ  
 فرصت برگوئی یابد در ہاں ایام ہر شیخ نور محمد پتی سلمۃ اللہ تعالی  
 آنجناب چون از علوم رسمی بہرہ تمام برداشت ہست بسوگ این راہ گشت  
 بہ خدمت بسیار خدا وستان کشور ہند وستان رسید اما از بیچ  
 یک مطلب ب حصول نہ پوشت تا آنکہ قائد توفیق ز نام نجفی بخت اورا بہ  
 آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ  
 مشرف شد بانکہ فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید  
 کہ حضرت ایشان حقیقت آن روزیکے از عرفان حضرت خواجہ قدس  
 سرہا چنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطہ پایان فرورفتہ است و کار  
 جذبہ را بانجام رسانیدہ و بہ برزخیت آن مقام رسیدہ و فرق را من

توجہ نہایت بڑی اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و  
خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا شاپدہ نمودہ باین دید تا حد  
تمام جذبہ رسیدہ خالا عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با حاطہ قائل است نہ بحسبیت  
و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد امتی کلامہ  
الشرفیت بعد ازین مرحوم نیز شیخ مشاویہ سالہما سے بسیار در استان حضرت  
ایشان تجدید خدمات شایستہ گذرانید تا بمریدانچہ ذکر یافت رسید پس  
حضرت ایشان اورا اجازتہ تعلیم طریقت وادہ بشہر مینہ کہ از بلا و شہورہ مسمورہ  
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بانجا رفت لیکن از وفور  
تفرید الشرفہ مفاوہ روز و اسبگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون ہمینی  
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوجہ مرسل داشتند بآنحضرت

وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را چنانکہ از امتثال او امر حق جل  
وجل و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان  
نیز چارہ نہ است عظیم لام الشکر و الشفقتہ علی الشریان لعلہ این و حقوق میفراید و  
بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتصار بریکے ازان دو امر از قصو  
است و اکتفا بسخر و از کل از کمالیہ و ور پس تحمل از اسی خلق ضروری آمد  
و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و ناپرواہی  
نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم ست پد نازکی کے رست  
آید یاری باید کشید چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ  
سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد و بتنا اللہ سبحانہ و ایا کم  
علی جادہ الشریعۃ لمصطفویہ علی صاحبہا السلام و یصلوہ و التیمۃ امتی شیخ  
حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاسے گنگ آمدہ چون بلبل شوہ

از گاه و گیاه کلبه پر و خسته و نیز مثل آن سجدے ساخته با عیال و اطفال و ان  
کلبه میگذرانند و در آن سجد با داسے صلوات و طاعات و افتادات علوم  
دینی و فقهی و ارشاد و هدایت استغاثال مینماید از خلص اصحاب حضرت  
ایشان شنودم که گفت ازان حضرت قدس سره اجتماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد  
از رجال الغیب است ندانم از تقیاب فرمودند یا بنجار و هم از بعض مخلصان حضرت  
ایشان سموع گردید که تقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان  
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان به ملی تشریف آورده بودند و خواجہ حسام الدین  
احمد سلمه اشرد و بعض اعززه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند با جانت  
رسید سولانا طاهر لاہوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند و درین  
بمخاطب خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی استماع بدقت نمی پردازند  
و جزئی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر  
است پس بار ازین اجتماع چه فائده بود آنحضرت برین خطرہ مشرف  
گشته بعتاب تمام مشائخ الیہ بار از فیروز آباد بیرون کردند چار روز با بہ  
ویرانہاے گشتند و شبها آمدہ بیرون دروازه قلعه فیروز میگذرانیدند  
تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمه اشرد تعالی بشفاعت در آمدند حضرت  
ایشان فرمودند بگذراید کہ ایشان نفسہاے فریب دارند خواجہ مذکور معروض  
داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروز می مدتهاست کہ از سرفین غیر با  
طوث مانده اگر حکم شود و مشار الیہا آمدہ بتطہیر رنجاشغول شوند کہ ہم کسر نفس  
و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرمند  
جو انمرو چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنها را طلب داشتہ باشفاق  
نواختند لمولفہ راہ روز پنج روزی بہر ضرورت طبیب بہ جان بر دیار

مگر جان بشنو و پزیر طیب **شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی**

آنجناب از اقصای ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم  
 لاہور آمد و بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدار سلطنت  
 اگر و رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم  
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار داده شد کہ  
 تا در آگرہ باشند ہمہ ہمہ و منشیین ہاشیم و صحبت کتاب در میان آریم  
 روزی تقریب شام و علم تصوف شیخ را برین طایفہ سکر و معترض یافتیم بیشتر  
 انکارت بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و کجھرت  
 ایشان مومی الیہ را سکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روز گذشتہ بود کہ  
 حضرت ایشان از سر بند باگرہ تشریف آوردند و در مسالکی ما منزل گزیدند  
 چون شیخ حمید این خبر شنود بانہ طراب تمام بجانہ ما آمدہ گفت احوال من  
 ازین محلہ بجا سے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست  
 من بسپارید گفتیم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان  
 برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است زینمہ ناخوشی بازیاست  
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی سے خواہد  
 نمود اگر جمع نستویم مشکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم بجان  
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز براس  
 جزئی کہ ماندہ بود بجانہ ما آمدہ ہم شستہ بودیم و سخن علمی بیرفت کہ ناگاہ یکے  
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چه باشد و شیخ  
 حمید متعیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در  
 آمدن نشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ نام مسئلہ باشد کہ از

ایمان

ایشان پوشیده بود و فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما  
رسیده شود بعد از احوال مسلم که آن در غایت ظهور و ششمار بود و سبب  
شیخ حمید گروه فرمودند که با شیخ حمید اینجا بوده اند و یک روز نظر کیفیت  
تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند تا نگاه بر قاضی شدند هر چند التماس  
نمودند که بخله توقف نمایند که هست غاویان سفره به بیان آید پذیرفتند و برخاستند  
به شایسته تابرون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم ندرست باشد  
دیدم که شارالیه در قفای من سے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم  
شیخ حمید را برابر خود ندیدم و نسیم که پنجاه خود رفت کی را فرستادم که برگرد  
خبر آور که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیر گفت  
تا همچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذوالیاس و  
ناکس الروس ایستاده همانند بعد از مدتی او را طلبید و با ناست و علم طریقت  
و اعطای جذبه نسبت به او افتاد تا بعد سے مغلوب شد و بخدمت صحبت  
ایشان مشغول که آشنائی ما و او را کتب خویش که با ما تعلق تمام داشت از نماز  
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر بند شدند همچنان پیاده در  
خدمت ایشان میرفت خواجہ عبدالرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا  
شاید این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف اراوت  
روزی یکی از اعظم امر که در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نداشت از  
من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگار پیدایش چه کرامت دیدید که مرید  
شدید گفتم ما جماعه عظیم از اهل علم بر کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عالم باشد  
و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد او علم و عمل کامل از اکابرین  
از روزگار دین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفتم این اعتقاد

ملائم حال اہل علم است کرامتی گوئی کہ مناسب حال مہم باشند من قضیہ شیخ  
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و وراعت  
 شما اعتقاد تمام است قبول کرویم و ما نیز از مخلصان این بزرگ مین شدیم و چون  
 شیخ مشارالیه بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بجز بفتح  
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت  
 توحید وجود و بیخبر بر روی مسئولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقہ از می خاص شد  
 و از حرکات و سکونات ہر انسانی و حیوانی گداخته پیرفتند خدستہ مرشدی میر  
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام روزی اتفاق شیخ حمید بجای  
 میر فتح در راه حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے شے و مانند شے را از دیدن  
 او حافی عجب و گرفت و گفت یارب این چه اوست باین کسوت در  
 آمدن و خوردن و این و انمودن با بجمہ قرب و دو سال در عقبہ حضرت ایشان  
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم  
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ و بوظائف فرستادند و این  
 اجازت نامہ نگاشتند ہوا بعد الحمد و اقلوۃ فیقول العبد المتقر الی  
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ  
 سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان اللخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم  
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ الشریعۃ لمانہ  
 و رضاه لبا قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الوفا  
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایتیۃ فی البدایۃ اجرت لہ بتعلیم الطریقۃ علی  
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الباطلین التشریحین  
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من الشریعۃ والمسئول

اجازت نامہ



من الشرح جاز ان يعصمه عمال الميق و يحفظه عمال الميعة وان تبت على متابعتة  
 سيد المرسلين عليه وعليهم الصلوة والسلامات چون شدت شایخ نست  
 قدس الشرح را هم که در وقت خلافت خرقه عنایت میکند شیخ عرض نمود  
 که کفش پیک مبارک مرا کافی است حسب الاتماس کفش یک پیک عنایت  
 فرمودند شیخ آنرا در دهان گرفته جمع اقمقری کرده مرخص شده تا حال که زیاده  
 از بست سال گذشته آن کفش در آن دیار تبرک و فرارست و اهل حاجات  
 و ارباب امراض در استخراج مشکلات و شفای علل التجامی آرند و مرادات میرسد  
 تا بجدی که احتیاج اطباء و را منسوب کترست با بگله شیخ از دولت آن کفش یافت  
 آنچه یافت است اگر خالی ازین گوهر است باید بهر اہمتر چندین افسر آید به چون وطن او در  
 اقصای بیگانه بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر شرف آستان رسیدن نمود  
 تا امروز در آن حدود برسد فاضله و افاده است جبه از طلبه علوم دینی و طایفه  
 از سالکان طریق یحیی از بر کاشش بهره و راند اللهم کثر اخواننا فی الدین سلم ایماننا  
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب  
 شریف که شمل ضروریات راه است حضرت ایشان قدس سره بشیخ نوشته اند  
 ب الحمد للرب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و  
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقرا را اینجالی روز بروز موجب از و با و شکرست  
 و همین توقع را در ماده دوستان و در او فتاوه دار و لے عزیز دین راه عیب است  
 منزله اقدام سالکان بسیار است شش شریعت را در اعتقادات و عملیات  
 نیک گاشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت همین نصیحت است سب و اغفلت  
 وقع شو و از اعلا طاین راه می نویسد و منتشر غلط را تعیین مینماید بظرا اعتبار خواهند  
 ملاحظه نمود و در ما در راه جزئیات مذکور باندازه آن کار خواهند فرمود بدانند که بعضی

از اعلیٰ و اخصو فیہ آنست که هر گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که  
 فی الحقیقت افضالیہ آنها باجماع علماء ثابت شده است و یقین مقام این سالک در  
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بنبیا  
 که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوٰات و التسلیمات واقع شود و عیا و اباشتر  
 سبحانه سن ذلک مشارفاً بحسبے را آنست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا با سما  
 است که سبب آن وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و نامانیا  
 عروج در آن سماست و از آن اسرار الی ماشار الی اللہ تعالیٰ اما با وجود این عروج تا  
 و منزل هر که ام ایشان همان اسمست که سبب ارتعین وجودی اوست لهذا در  
 مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان سما یا بدرجه مسکن طبیعی این بزرگواران  
 در مراتب عروج همان سماست و عروج و هبوط از آن سما بوسط عرض عرض  
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از سما بلندتر واقع شود لاجرم از آن  
 سما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد و عیا و اباشتر سبحانه از آن فهم  
 یقین سابق را زایل گرداند و در افضالیات انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات و اولوئیة  
 اولیا سے کہ باجماع افضل اندیش تباه پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالک  
 است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن سما خروجات بنی نہایت  
 فرزوده اند و برفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن سما ممکنہ طبعیہ عروجی ایشان  
 است و او را نیز در اینجا مکانه و طبعی هست کہ اردون آن سماست و از آن  
 آنها چه فضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدیمہ اسم اوست کہ سبب ارتعین او گشتہ است  
 ازین قبیلہ است آنچه از بعضی از مشایخ گفته اند کہ گاہ هست کہ عارف در مقامات  
 عروج بزرگیہ کبر سے را حاصل نیابد و بی واسطہ او ترقی فرما چہ چیز خواہد یا میفرمودند  
 کہ رابعہ نیز ازین جماعہ است این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ سبب ارتعین

تعین بر زخیه کبر است بفرق گذشته اند تو هم کرده که بر زخیه کبر است در میان  
 عامل نماز است و از بر زخیه کبر است حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله  
 الصلوٰة و السلام مراد گذشته اند و حقیقت معامله آنست که بالگذشت و مضافاً  
 آن غلط یعنی دیگر را آنکه چون سیر سالک در سستی واقع شود که مبداء تعین اوست و  
 آن ام جامع جمیع است بر جمیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت  
 همان اسم است پس ناچار بودین ضمن اسمیکه مبادی تعینات شایخ دیگر است بطریق  
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از بر یک گذشته بنتهای آن ام خواهد رسید و  
 توهم فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات شایخ و از آنها  
 گذشته نمودن است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون بن  
 مقام خود را جامع می یابد و دیگر آن را اجزاء خود می انگارد و لاجرم توهم اولو تیه خود پیدا  
 می آید و دورین مقام شیخ بسام میگوید لواء ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیداند  
 که ارفعیه لواء او از لواء محمد نیست علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بلکه از آن فوق  
 لواء اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او شهود گذشته است ازین  
 قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیہ در زاویه قلب  
 عارف بنماید هیچ محسوس نشود و اینجاست تباها نمودن بحقیقت است والا  
 عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار  
 و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چه قلب  
 عارف باشد و تیه اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشناسی واضح  
 گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد  
 و عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون این دید غایت آید و در نباشد که بگوید  
 که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و در بوقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلا فی اوازا جزاء خودست و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء  
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلا فی اوازا ان نمودجات است  
 که اجزاء او اند نه از حقیقت کره ارضی و سماوی و همین شتابان نمودجات حقیقت  
 شی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی  
 مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن شمال برطلی از ظلال شمس  
 اولویت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه  
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را جمع  
 مقداری نیست بالتراب رب العالمین و هم در مقام که سیر مالک در آسمانی که رب است  
 واقع شود گاه است که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از فیض اند متوسط او  
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانیز مال اقدار  
 سالکانست عیال باشد بجان که باین گمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوست  
 و چه عجب و کدام فضیلت اگر باو شاه عظیم ایشان تمام السلطان در تصرف  
 زمیند آسمانی که دخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و اسعادت از مقامات  
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایب مافی الباب اینجا احتمال فضل جبر  
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم نور فرود  
 و حکیم بر قلمون فضل دار و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبرست فضل علی  
 است که عالم حکیم ثابت است این در ویش را نیز ازین شتابان بسیار واقع  
 شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها این حالت داشت مع  
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سرگردانند بذب  
 زلفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوسل راه نیافت شد بجانة الحمد و المنة علی ذلک  
 و علی جمیع نمایه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشود در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگرد و مجمل اینقدر میداند است که بر تقدیر صحت این کشف این یادنی  
 راجع به فضل چیزی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض پیشد که مدار فضل بر تقدیر  
 الهی است جل سلطان و این زیادتی در آن قرب است پس چیزی چون شد  
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور است و هیچ اعتبار ندارد  
 بلکه توبه و استغفار و انابته التماس آورد و بقرع وزاری و مایکرو که ازین قسم  
 کشف ظاهر نشود و خلاف عقیدت اهل سنت و جماعت سرسولی منکشف  
 نگردد و در این خوف غلبه کرد که سواد برین کشف موافق نمایند و این  
 توهمات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التماس  
 را بجناب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی  
 کشید اتفاقاً درین وقت گذر بر مزار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را مدد  
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معلوم  
 را کما یفنی و انور و حانیت حضرت رسالت فاطمیت علیها و علیها الصلوات  
 و السلام که رحمت عالمیان است درین وقت از برای فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود  
 و معلوم گشت که آری قرب الهی موجب کمال است اما این قرب که ترا حاصل  
 شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه اولویت که مخصوص بهی است که  
 رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر حسب کشف  
 گردانیدند که جائی ریب نمایند و محل این با کلیه زائل گشت و این درویش بعضی  
 از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسایل خود نوشته  
 بود و منشور گشته خواست که منشأ اخطا آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ  
 گشتمست بنویسد و انتشار دهد که گناه شتر را شستهار توبه در کار است تا مردم  
 از آن علوم خلاف شریعت فم نکنند و بتقلید نیفتند اب تعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب انجیب این کلمات بسیاری شگفتی جمع را بهدایت می برد و  
 جمعی زینمونی سیر بایدار والد بزرگوار خود شنید ه ام قدس ستره که میفرمودند  
 که اکثر از گروه های هفتاد و دو که بصلوات رفته اند و راه راست را گم کرده و نشان  
 آن دخول در طریق صوفیاست که کار را با انجام ماریسانید و غلطها کرده اند و بصلوات  
 رفته و سلام انتی مکتوبه الشریف را تم ایخروون گوید که حضرت ایشان در رفیق  
 که بحضرت محمد و مزاوه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت  
 آنچه معامله عروج مسالک از چهارمبانی تعینات بزرگان بشناسد و وضع گردانید  
 اند و آن نیست که رقم نمود و اندک از باب معقول گفته اند که دخان مرکب از  
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بصاحبیت  
 اجزای آبی بالا خواهد رفت و بحصول قس قاسم عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان  
 قوی باشد عروج او تا که در اتمت شود و درین صعود و اجزای ارضی به مقامات اجزای  
 آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نمود و بالا  
 خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلند تر است از  
 رتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسم بود و هست نه باعتبار ذات  
 و بعد از وصول به که در اتمت چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و بمرکز طبیع  
 خود رسند بر آئینه مقام اینها فرو و در آن مقام آب و هوا خواهد بود پس در  
 ماکن فی عروج ان سالک از مقامات باعتبار قسرت که آن قاسم افراط صراحت  
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است  
 این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود  
 و خود را در مقامات اکابر باید و جهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط نقل و  
 مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میسرند خیال میکنند که ترکت

و کار و مقامات پیدا کرده اند زمین است بلکه اینجا استباه ظل است  
 بنفس شئی اللهم انما حقائق الاشیاء کما هی و جذا عن الاشتغال بالملایحی بجزئیته  
 سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله و صحبه ائمه صلوات الله علیهم اجمعین  
 شیخ فزعل رحمته اللہ تعالیٰ وی نیز از قدما صحاب حضرت ایشان  
 است قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر سخنیات حضور عالی  
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز بیکر و پدید و در حسن اخلاق و نکات  
 اوصاف بی نظیر روزگار و در انکسار و ایثار سفرد و حال شیخ مشا که الیه از  
 یمن تربیت آنحضرت کینست که حضرت ایشان در عرضه داشتند بجزئیات  
 نواجذ بزرگوار رقم نموده اند شیخ فزعل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند  
 و مطلق را در همه جامی یابد و اشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه  
 هیچ نمی یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها که فراوان شیخ در حد  
 آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده و بزواید و فوائد رسید  
 بتعلیم طریقت مجاز گشت و یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند  
 سطور است که صحبت این بزرگان اگر بیسر شود و ختم باید شمرزد و خود را ایشان  
 باید سپرد و صحبت میان شیخ فزعل شمارا معتقد است و امثال این عزیز الوجود  
 اعز من کبریت الاحمر انتی از خلص اصحاب ایشان شنووم که وقت شیخ مذکور  
 بعضی از جبال و مفا و ز آسمند و دبیر رفته بود تا گاه جهت گرفتن جانوس  
 بنب غازی شد پایش بلغزید و دران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد  
 و ازین قضیه هیچ کس را اطلاع نداشت و حضرت ایشان را که آن دم در سرهند  
 نشریف داشتند صورت آن معالیه در نظر انور آمد بیاران فرسود و مدوید  
 پیشو و کشی فزعل در جاسه هولناک افتاده و دست و پای میزند که اذان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسیم حضرت ایشان  
 دور ایشان گردید و موجب خیر اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحابه  
 که آنرا دیده بود و بمردم آن نوبت خبر کرد و آنجماعه آمد و شیخ را بر اسها از آن  
 مخاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهنزار و بیست و شش باختره هفتاد حضرت  
 ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و ویرا بفتح و دعای او و شاد فرمودند و در حد  
 تعالی شیخ طاهر بدخست سلمه الله تعالی و در او اهل از عسکران  
 بود و وقتیکه سپاه متوجه فتح کی از قلاع بود و در راه آن سفر شب غیر صلی شیخ  
 علیه و سلم را خواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفا و صحاب و دیگر غرضی الله  
 عنهم در خدمت آن حضرت بوده اند آنسرور و ویرا فرموده اند که بعد از انقضای  
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر  
 با مر آن سرور صلی الله علیه و سلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب  
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت الان سفر چون عسکر بجزیره از  
 خارستان و اشجارستان رسید و از مرکب پیاده شده در آن وارد  
 خاوش دانست که بجا جت انسانی رفته بدت انتظار کشید چون اثری  
 ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند و  
 در آن جزایر بد هقانی ملاقی شد با سها سے خود بوی واد و پلا سے از وی بست  
 و در پوشید و صحبت در ایشان آن حد و رسید چون نزد متعلقان او میا  
 بهنات او مجبول بود به نیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان کرد و اندر بنجانه شد و جز  
 خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا ای تو بر پیست آن شیر وزن گفتند  
 من نیز موافقت کردم و ژنده در پوشید و عصا گرفت و کمر بست با شوق  
 رفیق الطریق شد در خدمت یکے از شاخ آن حد و که از صاحب دلان



رسید و گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد و بجز و دودلی و  
 لایبوشش اشارت کرد و چون ازین طریق علیہ در آن ایام صیت حضرت  
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ سرکہ آفتاب جہانتاب  
 بود و ساعد افسر و طلب اب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن  
 او بچند روز آنحضرت بسرکے باقی رحلت فرموده بودند حیران ایماندر زمان  
 محرمی لوی توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی الشرعہ کہ جانشین بزرگ  
 حضرت خواجہ بودند ولالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر  
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدیم کہ  
 رہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ  
 علیہ وسلم بشاہد می بود و گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات  
 و مکاشفات خود را بیان شیوہ بعضی میرسانند کہ ناچار حضرت ایشان متبک میکنند  
 و گاہ در اجتماع معارف بلند نوعی آری و طبع بر زبان میراند و سری جنبانند کہ  
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاہر و ارشود  
 و ما ترجمہ آنیم باجملہ بعد از تجلی بزور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را  
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن لوی بیستی کہ او دادند و در  
 گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعی او را از طایفہ سیدانند و طلب  
 را لوی ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در حمیر تشریف  
 داشتند و راقم در خدمت بود و عریضہ مولانا رسید کہ در آن مرقوم بود و طلبان  
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرتفع سادہ دل  
 خاک امری فکھ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن ہر کرا حق  
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او با مورگر و اند حسب الامر خالصا لوجه اللہ

بدان باید پرداخت و نیز بر لایحه انجذاب و لهاس طلب وضعی که طاعت را انجذاب  
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکی از مکاتیب سببی  
 نیز نگاشته اند ب مقصود و از اجازت بعضی مخلصان آن بود که درین طور گرد آید  
 ضلالت جمعی را راه حق جل و علاقه منونی نمایند و خود هم با اتفاق طالبان  
 مشغول کنند و ترقیات نمایند این شش مرتبه را نیک نگاشته است  
 کنند که بقایای مسیحت خود را برود و کوشش نمایند که مسترشدان  
 نیز باین دولت مشرف شوند تا آنکه این اجازت در توهم کمال تکمیل اندازد  
 از مقصود و باز وارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتمی و این مکتوب عزیزه والا که بطریق  
 اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان است قدس سره نیز از ان حضرت  
 رسولنا ص در یافته الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین  
 و آل الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام دل است و اقتدار و انکسار  
 و تضرع و التجار و اولی و مخالف عبودیه و محافظت حد و دشرعیه و امتناع  
 سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و احمیت و تصحیح نیات در تحصیل خیرات  
 و تخلیص بطن و تسلیم طوابع و روتیه عبوب و شاهده استیلا و زلوب و خوف  
 انتقام غلام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر  
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود و ترسان و لرزان بودن از شهرت و  
 قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحسب امر من الشرائع الیه بالاصح  
 فی دین او دنیا الا من عصمه الشر و تم دکاشتن افعال و نیات اگر چه مثل خلق  
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود را اگر چه صحیح و مطابق باشد عتقاد  
 نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مگر و تالیف دین و تقویت ملت را و ترویج  
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علاقه این قسم نماید گاه است که از کافرو

فاجبر هم آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله یوید بنی الدین بالرسل الفاجبر  
مرید سے کہ بطلب آید و ارادہ مشغولی نماید آنرا در رنگ بسیر و شیر باید دانست  
و باید ترسید کہ مباد ازین راه خرابی و استدرج او نمایند و اگر مرضا و رقد و  
مزید و خود فرجی و سر فرجی یابند آنرا کفر و شرک دانند و تذکرک آن ندرست  
در استغفار چندان نمایند کہ اثر سے ازان سرور نماید بلکہ بجای سے آن فرج  
حزن و خون نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طبعی در بال مرید و توقعہ در ستافع  
و نبوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی ہر چہ آنجا ہمین  
خالص میطلبد الاشد الدین الخالص شرک را در ان حقیرت بیج و جبہ گنجایش نیست  
و بدانی کہ ہر ظلمتے و کدور سے کہ بر دل طاسے کہ و وازالہ آن بتو پراستغفار  
وندامت و التجا باہل وجوہ میسرست مگر ظلمت و کدور سے کہ از را محبت  
و تپاسے دنی بر دل طاسے شود کہ منغص میگردد و تپاسے میسازد و ورازالہ  
آن تعبیر تمام است و اعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله علیہ وسلم  
حسب الدنيا اس کل حظینہ سبحانہ سبحانہ و اہلہم عن کعبہ الہ شیا و از پاہسا  
والاضطرار ہم والمصاحبہ معہم فانہما سم قائل و مرض بالک و بلا عظیم و ووار  
غیم انخوس از شکر شیخ حمید حسن وجوہ مترو و آن حد و داغداستماع  
سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التالی فی مولانا  
یوسف **سیدی سلمہ** اللہ تعالی سے نیز از اصحاب صاحب  
ست حضرت خواجہ باقی باللہ و واز فضائل بہرہ تمام داشت و کان  
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت  
ایشان شد و در خدمت ایشان بسر ہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید  
وازرکات انظار بہینت آثار آن حضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلاس در رسید قریب اختصاراً و حضرت ایشان ببا لیسش قدم رنج نمودند  
 بتفریح و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و  
 تو جی فرمایند که از مقصد اقصی چیز سے یاد حضرت ایشان را بر نیاز مندی  
 اول بگشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان  
 مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شکرچول  
 طالب او بود و جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن جان بجان سپرد و رحمت  
 سبانه مولانا احمد بر کے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلده ایست میان  
 کابل و قندھار آنجناب از علمای آن بلده بود و تاجر سے از دوستان و  
 ہم فہریان او کہ بہند وستان آمد و بود و بشارت آستان بوسی حضرت  
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزئی از مکاتیب  
 بلند آنحضرت با خود برد و مولانا از وسع احوال اکابر بہند پر رسید و  
 شناسے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا کے چند نیر از مقولات  
 ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار  
 سعادت بعلو حال قابل آن اقوال بے پروہ بی ہیچ اہمال متوجہ بلده شکر  
 سر بہند چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیہ السلام  
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین برکت صدق ارادت و قبول  
 خدمت بلکہ بعض عنایت بدرجہ کمال و اکمال و رمدت یک ہفتہ کہ در حضرت  
 علیہ السلام بردہ سرافراز گشت و تعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت  
 و اندر جمعیت نمودہ حسب الامر باین کار شکر و پرداخت و در ہر چند گاہ  
 بزبان قلم احوال خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب  
 مستمدر گشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زدا و گردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب که حضرت ایمنان بے مثل و شسته اند چنین برنگاشته اند بپهلو  
 توجہی سجال شما نموده آمد و بدید کہ مردم آن نوسطی بپناب شامی ووند و التجا بشما  
 می آرند معلوم شد کہ شمارا مداران زمین ساخته اند و مردم آن حد و در البشمار بود  
 داشته شد احمد و الذی علی و لک ظہور این معاملہ را از جمله واقعات نہ انکارند  
 کہ از مظان ریب و ہشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات نمزند  
 ایضا در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما فیغیہ باحوال  
 خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و از ادلیل اصح خود ندانند  
 احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق  
 انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ ششما  
 است اورا ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت بولی شعور سے پیدا از ارواح  
 طیبات حال اورا فاقت می بیند متحد و مابین وید پانچ ولالت بر ترقی نیست در  
 شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول زمین راہ آنست کہ غیر حق را بجانہ  
 شیخ نریند و از ماسوسے او بجانہ در سہارا اندیشد او بیچ نما ندند آنکہ است یارا  
 غیر اوتعا سے بیند و بعنوان ماسوسے ندانم این خود کثرت بینے است بلکہ  
 غیر اورا بجانہ نہ بیند و نہ دانم این حالت معبر بقناست و منزل اول است  
 از منازل این راہ و بدونہ شرط انقاسے بیچ کس را تا نگر و و این فتنابہ  
 نیست رہ ہر پارگاہ کبریا بپوب و نیز حضرت ایمنان قدس اللہ سرہ الا کہ  
 در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف بر کے نگاشته اند تقریب آن معرفت شہو ہے  
 کہ ہر ایسے کثرت تعلق دار ولذت بخش و شہو و تنزیہی کہ زو جہل و فکر  
 دار و از التذاب بعد است بولی مد و شیخ مکتد اباین راہ رفتن متعدد نوشتہ  
 اند کہ مولانا احمد برگی کہ عوام اورا از ظہر سیدانند و او نیز علم باحوال خود

وپار ان خود مدار و سرشس آنست که باطن او متوجہ شہود و تہنہی است  
 کہ موطن جہل است و ایمان او در رنگ غلبہ بغیب است باطن او از بلند  
 فنلے التفات بشہود و کثرت آمیز نگردہ است و ظاہر او بیشتر بات صوفیہ  
 مفتون و مغرور نگشتہ و جو و شریف او در ان نوساعی معتتم است ایخالت را کہ  
 شمار حصول آن خبر داده اید مولا دیری است کہ بان حال متحقق است علم اولم  
 یہ علم ترقیہ مدار آن بقعه بر وجو و مولا است عجب است کہ بڑاہل کشف  
 آن نوساعی چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولا نا در رنگ و جو و  
 آفتاب ظاہر و باہر است انتہی کلامہ الشریف خدمت مولا نا در حد و دہزار  
 و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بقا تھ و ادعیا کثیرہ روح  
 اورا شاد کردند و ویدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولا نا شدہ دست او نمود و بالظاہر  
 تمام اورا یاد کردند و بیاران مولا نا نوشتند عزائم مغفرت مولا نا احمد علیہ  
 الرحمہ ینماید وجو و شریف مولا نا در بوقت مرسلانان را آیتہ بود از آیات حق  
 ہن و علا و حتمتے بود از رحمتہاے او تعالی اللہ لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ  
 مولا نا محمد صالح کولابی رحمہ اللہ تعالی سے سے از قدس اصحاب  
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از سے  
 سخنووم کہ گفت چون طلب اینے دین پیدا شد اکثر مشائخ وقت را کہ قرب  
 بودند ملازمت کروم اما از پیچ یک کشتے دست ندا و تادریکے از جمعات در  
 اگر ہ در جامع مسی حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز دویدن و لم رابا حضرت  
 نجذابی پیدا رکشت قدیموس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم  
 باجاہت رسیدتہا در ان آستان بسر بڑوم اتا از پیستے استعداد مرا  
 فتح نشد چنانکہ دیگر فادمان ایشان را می شد ازینے حیران و گریان می بودم

انام و مبارک زلفهاست آن حضرت ایشان ممکن شد در آن اعجاز و شرف  
 طشت و آفتاب برین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند  
 من غسله را گوشه پر و ده تمام در کشیدم آن آب شراب استم فزای من شد که  
 نوشیدن همان بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین  
 توجبه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید  
 و جمیع از طلب را بغیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک  
 حضرت ایشان شنوده رفیقه فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات  
 صفاتی بهره تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته بودید امیکر و  
 بپس هو عرضه داشت کمترین خاک و بان آن مقدس درگاه محرم صاحب بعضی  
 خاومان آن آستان میرساند غریب نواز از او بر و راز صدقه بندگان آن درگاه  
 و احوال و اوضاع حسب الذاکرها مخلصان است همیشه تجلیات شرف میگرد  
 و در هر تجلی فانی حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین  
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتا و دست  
 ز راه تفصیل بطلوب رسیدن بس و شوارست رجا از درگاه آن تسمیه  
 حقیقی است که چون ناقابل راز خاک مذلت برداشته اند و باحوال است  
 شرف ساخته اند که در فهم و وهم این کینه خطور نمیکرد و امکان نیز توجبه خاص  
 همان سرفراز گردانند که بغایت برسد و این منتقصت و ابرو از مراد  
 و در نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر این چیز بوقوع  
 باید و این بی توجبه و عنایت آن مراد میدان صورت پذیر نیست امید که ازین  
 در پاس رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را با فدا  
 بست خود را در آنکه متضمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر مغفرت

جمیع امام علیؑ یوم القیام محمد و با و ابی و آلہ الامجاد انہی مولانا و طایفہ یومی  
 ولید حضرت ایشان قدس اللہ سرہ باشارہ و تائید حضرت مخدوم زاہد  
 کبار سلمہ اللہ تعالیٰ جمع کرو و باجماعی نویسد کہ چون از حضرت ایشان جمع وظایف  
 اجازت فرمودند کہ علمی کہ شایان اقتداست عمل آنسر و دست صلے اللہ علیہ  
 وسلم بکتاب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشتند  
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انیس و جان است علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ بہر چه موافق نسبت  
 باشد قولے و فعلے از او عمل آرید و بہر چه نہ چنانست موقوف دارید مولانا  
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر حضرت شتافت رحمہ اللہ مولانا  
 محمد صدیق کشمیری سلمہ اللہ تعالیٰ وی از کثرت بدخشان ست و غفوان  
 جوانی بند و ستان آمدہ از آنجا کہ بشعر اشغالی تمام و ہشت محبت محبت الفقہ  
 عبدالرحیم شہر بنجامان اختیار نمود کہ خان مذکور غفور را این طالیف بہتر بود  
 کہ لک دین اکثامولانا بشر و صحبت حضرت مع خواجہ خالی ز خود باقی بقیہ  
 قدس اللہ سرہ الا قدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر  
 این سلسلہ بر داشت گویند حضرت خواجہ قدس سرہ را اگر تعریف استعدا و  
 و قابلیت مولانا بزبان مبارک گذشتہ بود از آنستہ نمودم کہ گفت صباح عید  
 با چند تن از ور و ایشان باستان حضرت ضعی اللہ عنہم رفیق ایشان از منزل  
 شریف شیشہ گلاب برکت رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید  
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند در ان افشاندن  
 جمعیت بخش خاطر بر ایشان شدند نزد امان تو ہر ریش گلابے پزند بر رو  
 سخت نخلتہ سبے با مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر افشا جان جوانی و

شہر خشان



شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچ خود نیارست خود را با حضرت سپرد و راهی به  
نسبت خاصه آن بزرگواران بر دو ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا  
رسید سجا که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صاحب کولابی از حال چنین  
نبر و او اند مولانا محمد صدیق درین ایام بنیابت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف  
گشتند و از هم جزئی بهم نگذشتند مع ذلک نظر تفوق دارند از انجا نیز نصیب  
حاصل کرده شایدین بر جوع نمایند و الله بخیر بر حمت من یشار اتمی کوهه اشرفین  
مولانا در سال هزار و سی و دو و پنجاه از متعلقان بر خصت حضرت ایشان  
زیارت عمرین محترمین زادگاه الله تعالی مشرفا مشرف شده سابقا بدین مرتبت  
نمود چون وابستگان و درین کثیر بود و زاد راه قلیل مختهای فقر و فاقه بسیار دید  
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید یشار الیه است که در وقت شریفه سجا  
معاذرا که حضرت ایشان در بیاضه فاضله بر نگاشته بود و در از انجا برون آورده جمع کرده  
نیز در وفات مکتوب بنام و مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان احوال  
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود و روزی در خلوتی این فقیر از حضرت  
ایشان شنید که فرمودند این محظوظ متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا  
محمد صدیق در نظر آمد که بحسب و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر  
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خود با دست بعلم و معارف  
حضرت ایشان فی الشیخه آشنائی تمام از در پیشو نیکو سکوید حکایت غریبه همیشه  
که با چنین را که تعبیر تمام است از حق یقین این طائفه بوزن شنوی معنوی بناف  
روم قدس ستره در غایت متانت بنظم کشیده و شنوی و یگزین و ارد بوزن نظم  
خسر و شیرین از انجا است این چند بیت که مناسب حال رقم حروف است  
ب بهنهای چنین میل و لم چیست به وزین نهانشستن حاصل چیست به علم